

حقوق جزائی

اکنون که یافتیم اسباب و علل جرم و عوامل اصلاح چیست لازم است این فکر را با طبقات مجرمین موازنه و سنجش نماییم که آیا اصلاح تعلیم و تربیت اخلاقی و انتظامات امور اقتصادی و ایجاد وسائل سعی و عمل و اصلاح امر ازدواج متناسب با تمام طبقات مجرمین و در عموم آنها تأثیر خواهد داشت یا متناسب با طبقه مخصوصی است و در طبقات دیگر بواسطه آنکه اسباب و علل جرم در آنها مسائل دیگری است بغیر از آنچه که گفتیم مؤثر نخواهد شد.

دانشمندان حقوق جزائی و اجتماعی در نتیجه رسیدگی و دقیقی که باحوالات شخصی مجرم و عوامل موجوده در او نموده اند - مجرم را با اختلاف حالات و عوامل موثره بر پنج نوع تشخیص داده اند - مجرم فطری - مجرم بحکم عادت - مجرم بواسطه اختلال مشاعر - مجرم تصادفی و انقادی - مجرم از روی میل - و اگر اندکی غور در احوالات آنان نموده و اسباب و عللی که بارتکاب جرم و ادارشان مینماید از نظر دقیق بگذرانیم کاملاً روشن میشود که قدر جامع و مشترك بین اسباب و علل وقوع جرائم از ناحیه آنها سه امر بیش نیست اول سوء تعلیم و تربیت اخلاقی یا فقدان هر دو اختلال یا نقص در خلقت سوم اختلال امور اقتصادی و ناتوانی محیط در انجام احتیاجات و برای آنکه ثابت کرده باشیم اسباب و علل وقوع جرم از ناحیه تمام آنها منحصر بهمین سه امر میباشد لازم است یگان یگان را با رعایت سنجش مورد بحث قرارداد تا بخوبی حقیقت آشکار گردد.

مجرم فطری - مجرم عادی

بطوریکه دانشمندان حقوق جزائی گفته اند مجرمین فطری اشخاصی هستند که دارای غریزه فساد بوده و یگانه سبب وقوع جرم سرشت و نهاد اصلی آنها است بدون

اینکه عوامل دیگری تأثیر و مداخلیت در ارتکاب جرم آنان داشته باشد و بعقیده جمعی از دانشمندان وجود این طبقه در زندگانی اجتماع بشر حکم اعضاء زائد خلقت انسانی را دارد که هنوز قوه طبیعت و ناموس تکامل تدریجی نتوانسته است آن زوائد را از بین برده و ایجاد تعادل و زیبایی در ترکیب بندی خلقت اصلی آنها بنماید دکتور لمبوروزو وهم مسلکان او در این قسمت بطرف افراط رفته و معتقد شدند که دماغ مجرم فطری دارای ساختمان مخصوصی است که همیشه مدد برای ارتکاب جرم و اساساً مجرم بوجود میاید و اما مجرم عادی آنست که ارتکاب جرم را پیشه خود قرار داده و خطر مجازات را جزء امور عادی می پندارد - بعقیده نگارنده دماغ مجرم فطری دارای ساختمان مخصوصی نیست و همان انسان عادیست که یا دچار اختلال مشاعر شده و یا نتیجه و مولسودیک سلسله طبقاتی است که آن طبقات بر اثر تکرار اعمال زشت در ادوار و قرون عدیده غریزه فساد اخلاق را تحصیل کردند و بیارت دیگر در بدوامرعه از افراد بشر بواسطه فقد و یا سوء تربیت و تعلیم و یا احتیاجات شدید بزشت کاری و فساد عادت نموده و در نتیجه تکرار و استمرار کردار ناپسند خاطره و ملکه فساد اخلاقی را یافته و مجرم عادی شده اند و چون این ملکه و خاطره رفته رفته در طبقات و تیره های متوالی بمد که زائیده و تربیت شده آنها هستند در قرون و ادوار عدیده بارث رسیده و رسوخ یافت از ملکه و خاطره تجاوز کرده غریزه ذاتی و جزء تکوینی خالق آنان شده است عقیده دکتور لمبوروزو وهم مشربان وی که میگویند دماغ مجرم فطری دارای ساختمان خاصی است و ترکیب بندی و قیافه آنها کلیه علائم مخصوصی را نشان میدهد بکلی ابتیاء و خطاات و ایرنلزش فکری از اینجا ناشی شده که در طی عمل و تجربه و دقت کامل در اعمال و احوالات روحیه مجرمین فطری دیده اند که

مجازات‌های گوناگون و حتی مجازات ارباب تاثیر خلقی در مزاج آن گروه ننموده و در تمام دوره زندگانی احساسات و عواطفی از آنها بروز نمیکند و از طرف دیگر نیز مشاهده کردند که افراد زیادی از این گروه دارای قیافه مخصوصی هستند که همه شبیه بیکدیگرند ناچار پیرامون این عقیده شدند که دماغ مجرمین فطری از ساختمان مخصوصی تشکیل شده است و شبیه دماغ انسان عادی نیست. این عقیده بجهت ودلائلی موجه بنظر نمی‌رسد اول آنکه چه بسیار همان قیافه و علامت در اشخاص شریف دیده شده است که نه تنها دارای ملکات و خاطره های نفیسه هستند بلکه جامعه از احساسات و عواطف و افکار مفید آنان استفاده مینماید پس تخلف این قاعده و پیدایش موارد نقض دلیل بر اشتباه و خطا بودن این فکر است دوم تشخیص جرم و کلیه زشت و زیبا و مجازات نتیجه عاداتی است که حاصل میشود بر اثر احتیاجات و اندیشه سود و زیان باقتضاء اختلاف منطقه و نژاد و دین و تمدن و دوره های زندگی یعنی همین که انسان اجتماعی برخوردار باشد سود جامعه در انجام عملی و یا ترك آنست ناچار برای اجراء هر دو منظور تهذبات و مقررات مخصوصه فراهم و ایجاد میکند تا جاب سود و دفع زیان جامعه را تأمین کرده باشد و چون مدتی بدین منوال گذشت و پیوسته عمل و یا ترك آن را از لحاظ سود و زیان انجام و یا ادامه داد عادت جاری شده و احترام و بی احترامی آنها زشت و زیبا تشخیص میدهند نهایت عادت بمقتضای وقت و اختلاف احتیاج و نژاد و تمدن گاه بسرعت تغییر و تبدیل یافته و گاه به کندی تغییر مینماید و در بعضی از موارد بواسطه اینکه زیان عمل در نظر عموم افراد انسانی وسکنه هر منطقه و اقلیم در تمام دوره های حیاتی بشر بدیهی و روشن جلوه نموده که بهیچوجه اختلافات در نظر عموم آنها مؤثر نیست مثل قتل نفس و سرقت و تجاوز و تمدنی و امثال آنها از این جهت جرم و مجازات عادت ثابت و مستقری بخود گرفته و تمام اقوام و ملل جهان آن اعمال را همیشه جرم و زشت

میدانند - این تغییر و تبدیل در عادت تنها ناشی از اقتضاء اختلافات زمان و مکان و نژاد و تمدن و دین نیست بلکه اختلاف اطوار و شئون اعمال در عادات و تشخیص زشت و زیبا نیز مؤثر خواهد بود مثلاً قتل نفس از روی هوس و هوس نفسانی با قتل نفس در راه ناموس و انحصار دفاع از خویش در عادت متفاوت اولی زشت و دومی زیبا محسوب میگردد عده از دانشمندان که معتقدند بعضی از اعمال در اندیشه و تعقل انسان و حتی در نظر انسان دوره اول که زندگانی انفرادی و عزت داشته است قطع نظر از اختلافات اوقات و اطوار عمل و منطقه و نژاد و دیانت زشت و زیبا محسوب و بهیچوجه تابع و مولود عاداتی نخواهد بود تصور باطلی است که ناشی است از ثبات و استقرار و استمرار بیکتومت از عادات جاریه حال که فهمیدیم جرم و زشت و زیبا و مجازات نتایج مقررات و عادات و دستخوش تغییر و تبدیل است چگونه میتوانیم ایمان بیاوریم که تهذبات و مقررات مصنوعی تاثیر طبیعی در خلقت تکوینی انسان نموده و سلول مخصوص برای تولید فساد و جرم در دماغش ایجاد کرده است و ضمناً هم تصدیق نمائیم عملی که در پیش جرم نبوده و همه مرتکب میشوند و بعد بحکم احتیاج و عادت قانونی زشت و جرم شناخته شده است مرتکب بهی را که مجازات در روی تأثیر نمیکند مجرم فطری تشخیص بدیم و یا برعکس عملی که اول جرم بوده و سپس بر اثر ضرورت و لزوم جایز و عادت دوم ارتکاب آنها مشروع کرده است و تمام افراد مرتکب میشوند مرتکب پسین را مجرم فطری شناخته و این عقیده را بخود تحمیل کنیم که سلول و ساختمان دماغ مجرم فطری بغیر از افراد انسان عادی و در حکم عضو زائدی میباشد که بجز قطع کردن آن درمانی نیست و اما مؤثر نشدن مجازات و ارباب در خلق این تیره بدسکال که بعضی از دانشمندان آنها دلیل امتیاز دماغ مجرم فطری از سایرین دانسته اند موجه نیست چه همان طور که گفتیم عدم تأثیر مجازات و اسرار مجرم فطری در ارتکاب جرم یا ناشی است از اختلال مشاعر و جنون که

در اینصورت داخل در طبقه مجرم مختل الشهور آمده و قسمت جداگانه نخواهد بود و یا مجرمین فطری را نتایج و موالید يك سلسله طبقاتی میدانیم که در ادوار و قرون بی دین بوا-طه آنکه ناموس تربیت و تعلیم و تمدن توانسته است آنها بدام آورد خلق فساد در نهاد آنان ریشه نموده و به تدریج در طبقات بعدی غریزه شده است و بدیهی است یگانه عامل مؤثری که بتواند ریشه فساد را براندازد تنها ایجاد غریزه ضد فساد است در خوی و طبیعت آنها و راهی بجز تربیت و تعلیم نیست که از ابتداء طفولیت موقعیکه دماغ قابل هرگونه نشو و نمو میباشد میبایست تربیت و تعلیم را بطریقی که سابقاً گفتیم یعنی ایجاد تحول قوه نفس از شعوری بلاشعوری انجام داده تا کم کم ملکه و خاطره تولید و سپس بوسیله ادامه تربیت و تعلیم بهمان نهج غریزه نیکورا بجای غریزه فسادتکوین نمود و گرنه مجازات هر چند که شدید باشد در مقابل حکومت غریزه قهار بی تأثیر و منتهی خواهد بود و خلاصه در دماغ مجرم فطری - اول مخصوص و مرکز ثابتی که در آن قوه و فرمانده جرم باشد چنان که بعضی تصور کرده اند خلق نشده است و نمیتوانیم پیرامون این اندیشه مدعش و خطرناک گردیده و بگوئیم مجرم فطری در جامعه عضو زائد و زیان آوری است که قابل درمان نبوده و باید آنها را از کالبد جامعه قطع کرده و دور انداخت این است عقیده نگارنده در باره مجرم فطری - و اما راجع بمجرمین عادی که ارتکاب جرم حرفه و پیشه آنها است آنچه از مجموع بازرسی ها و تحقیقات و مندرجات آمار مراجع قضائی و کلیه پروندهای کار و دقت در احوالات و طرز زندگی و نشو و نمای آنان از ابتداء استنباط میشود آنست که ارتکاب جرم از ناحیه این گروه در بدو امر برای رفع احتیاج بوده که محیط بواسطه اختلال اوضاع اقله-ادی توانسته است راه سعی و عمل را برای آنها باز نماید و با آنکه تربیت و تعلیم هم یافته اند ناچار شدند از این راه ارتقا نمانند و یا از ابتداء بواسطه آنکه بی پرستار و ولی خاصی نداشته اند تربیت آنان را فرا نگرفته و بدین سبب از نمو دماغی

بی بهره مانده و تشخیص نمیدهند که سود و زیانشان در سود و زیان جامعه و جرم آفت و زیان اجتماعی است که موجب زیان خود آنها خواهد بود و راهی برای سود خویش و جامعه نیست جز سعی و عمل مشروع و چون بر اثر فقد تربیت و تعلیم فاسد قسوه تشخیص بین زشت و زیبا میشوند و نتیجه اش آن خواهد شد که سعی مشروع و نا مشروع در نظر آنها و یکسان و تصور نمایند که رفع احتیاجات از طرق فساد کم زحمت و چندان احتیاج به سعی و عمل نیست از این جهت روح بطالت و کسالت در آنان تولید گردیده و پیوسته برای انجام احتیاجات طرق فساد و جرم را که بنظرشان سهل و آسان می آید می پیمایند و از همین جهت است جرائمی که از ناحیه این جماعت رخ میدهد بیشتر از امور مالی است مانند سرقت و کلاه برداری و خیانت در امانت و نهب و غارت و امثال آنها .

مجرم بوا-طه اختلال مشاعر

مجرم تصادفی و اتفاقی - مجرم بحکم میل

نظر بانکه وقوع جرم در مجرم تصادفی و میلی و مختل الشهور ناشی است از عیب و نقص در مواد اولیه خلقت و یا فقدان توازن و تعادل بین قوای آنها که در نتیجه ایجاد اختلال یا نقص در دماغ آنان کرده است لذا راهی بنظر نمیرسد جزء اصلاح امر ازدواج بشرحی که سابقاً گفتیم بنابجها و دلائلی که ذکر کردیم گالاروشن شد که اسباب و علل اولیه وقوع جرم از ناحیه مجرمین پنجگانه سه امر است و بس :

- اول - فقد یا سوء تربیت و تعلیم
- دوم - اختلال امور اقتصادی .
- سوم - بی نظمی در امر ازدواج و درمانی نخواهد یافت جز اصلاح همین سه امر .

امر سوم در تعریف و فلسفه و ساختمان و تفسیر و انتشار قانون تعریف - قانون قانون - در عرف و اصطلاح دانشمندان حقوق

در اول وهله قانون موحیات و اسباب تمليك و تملك را تشخيص داده و در وهله دوم برای جلوگیری از تعدی و تجاوز بملك نیز قانون وضع مینماید اینست طرز ساختمان قانون مؤثر که راهنمای انسانست بشناختن حق و وظیفه و نکته قابل توجه اینجاست که آیا میتوان شالوده قانونرا طوری ریخت که ایجاد حق و وظیفه نسبت باحوالات و اخلاق فردی و اجتماعی انسان نموده و هر دو راتحت نفوذ و تأثیر خود بگیرد و یا خلقت و ترکیب آن-سا-ا-بیش ازاین توانا نیست که در احوالات اجتماعی انسان سیر کرده و تنها همین مرحله را پاسبانی نماید .

البته سعادت کامل انسان آنوقتی است که قانون در احوالات فردی و اجتماعی انسان مؤثر شده و زندگی بشر را از هرجهت در مهد نظارت خودپرورش دهدولی افسوس این اندیشه آرزو و خیالی است که بدخمه می بریم زیرا اطلاع برسریره و سرشت و امور نهانی هر فردی از افراد انسان و تشخيص حدود آن دشوار و از قدرت مسا خارج است که روحیات و امور نفسانی اشخاص را با ترازوی حساس کشیده و قانون از جهت آنها تاسیس - کنیم بملایه سیر قانون در احوالات فردی باعث انزجار عمومی و برخلاف آسایش و رضایت خاطر عمومی است و بهمین جهت دانشمندان علم اخلاق را از علم حقوق و قانون تفکیک نموده و بالاخره علم اخلاق فقط تالیفات اندرزی شده است که در محفظه هازیر گردد و تارهای عنکبوت نا پیدا و فقط مختصری از آن در آموزشگاه های جهان تدریس میشود آنهم مانند گرامافون ازدهان گوینده بیرون آمده بدون این که تأثیری در روحیات شنونده بخشیده در جو هوا نابود میگردد بر عکس علم حقوق و قانون بدرجه دامنه آن توسعه یافته است که انسان مادی برای رسیدگی بسود خویش در هر ساعت فکر تازه از دماغ بیرون داده و بموقع عمل و اجراء میگذارد .

لطفی رئیس استیفاف مرکز

حکم کلی و یا بعبارت دیگر امر و نهی کلی است برای موضوع معین که از جهت تطبیق با افراد و مصادیق آن موضوع در موقع احتیاج و عمل تعیین میشود مثل حکم بجهس تادیبی برای سارق از ضرر و حکم بتادیبه خسارت و عوض بر کسیکه زیان بمال دیگری وارد کرده است بطور کلی تا در مواردیکه عمل با عنوان سرقت و زیان تطبیق نمود حکم بجهس و تعویض داده شود .

فلسفه قانون

نظر بانکه سرشت انسان نیازمند بجهس و دورفع زیان و فقط از اینراه میتواند حیات و سعادت خویش را تأمین نماید و وسیله برای رسیدن باین دو مقصود ندارد جز در آغوش گرفتن آسایش - رفاه - مساوات - امنیت و از طرفی تربیت و تعلیم امروزه هنوز نتوانسته است ندیشه و دماغ انسانی را بدرجه حساس و دقیق نموده که درک کند سود و زیان وی در سود و زیان جامعه و قابل تفکیک از یکدیگر نیست و نتیجه آن میشود که افراد از جهت نگاهداری آندو ماده حیاتی در نبرد و مبارزه آمده بدین جهات جامعه ناگزیر است برای رهایی اعضاء خود از شر زیان مبارزه بقانون پناه و آنرا سپر قراد داده تا امنیت و آسایش و رفاه و مساوات برایگان از کف آنان نرود بنا براین اصول سعادت انسانی همین عناصر چهارگانه است که اگرشر این حیات وی از آنها تهی شد روی سعادت نهان و در آشیانه نکبت و بی نوایی درنگ خواهد کرد و چون فهمیدیم فلسفه لزوم قانون حفظ عناصر چهارگانه و مناسبت بین آن و امنیت و مساوات را بطنلمات و معلولی است که باید قانون نخست ایجاد امنیت کرده سپس آسایش و رفاه را پاسبانی و مساوات را اجراء نماید اندیشه دیگری آمده و مارا بساختمان قانون متوجه و خاطر نشان میکند که قانون باچه سرمایه لازم است تاسیس گردد تا بمقصد اصلی برسیم .

سرمایه واجب در قانون دو امر است .

اول - ایجاد حق برای اشخاص

دوم تعیین وظیفه از جهت اشخاص دیگر مثلاً